

سیاست خارجی روسیه در حوزه دریای سیاه

روح اله منعم^۱ ارسلان قربانی شیخ نشین^۲

تاریخ دریافت ۱۳۹۶/۶/۲۵ تاریخ پذیرش ۱۳۹۶/۱۱/۱۲

چکیده

این مقاله به تاثیر بازتعریف هویت ملی روسیه بر سیاست خارجی این دولت در حوزه دریای سیاه در دوره پس از جنگ سرد متمرکز است. روندهای منطقه ای در حوزه دریای سیاه پس از فروپاشی شوروی گسترش یافته است. در عصر جنگ سرد، شوروی، مجارستان و بلغارستان به عنوان اعضای بلوک شرق و ترکیه به عنوان عضوی از بلوک غرب دولت های ساحلی دریای سیاه محسوب می شدند، و تفوق شوروی بر این حوزه مانع از گسترش حضور فعال دیگر دولت ها می شد. پس از فروپاشی شوروی، گرجستان و اوکراین به عنوان دولت های ساحلی جدید در حوزه دریای سیاه به استقلال رسیدند و تنزل مسکو از ابرقدرتی که تفوق چالش ناپذیری بر این حوزه داشت به قدرتی منطقه ای زمینه گسترش حضور و نفوذ دیگر بازیگران ساحلی و ناتو و اتحادیه اروپا را در حوزه دریای سیاه فراهم کرده است، در نتیجه روسیه در واکنش به تحولات محیط پیرامونی خود در این عرصه و متأثر از تحولات هویتی به بازتعریف سیاست خارجی خود پرداخته است.

واژگان کلیدی: روسیه، دریای سیاه، هویت ملی، تحول هویت ملی، اهداف ملی

۱۴۹

سیاست جهانی

۱. دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان

نویسنده سئول؛ r.monem@yahoo.com

۲. استاد گروه روابط بین الملل دانشگاه خوارزمی تهران

مقدمه

در اواخر ژولای ۲۰۱۷، روسیه از تعدادی از دیپلمات های امریکایی که در سفارت **امریکا** در روسیه مشغول بودند خواست که خاک روسیه را ترک کنند، این گونه روسیه، ۳۰ دیپلمات امریکایی را اخراج کرد، روسیه این اقدام را پاسخی به اخراج ۳۵ دیپلمات خود در دسامبر ۲۰۱۶، از خاک ایالات متحده خواند، در واقع در دسامبر ۲۰۱۶، که کاخ سفید ذیل فرمانروایی باراک اوباما اقدام به اخراج دیپلمات های روسیه کرده بود، مسکو با تامل بیشتری با این مساله برخورد کرد، و بدون آن که مبادرت به مقابله به مثل کرده باشد، پوتین اعلان داشت که حق مقابله به مثل را برای خود مسکو محفوظ می داند، در آن هنگام که واپسین ماههای ریاست جمهوری باراک اوباما محسوب می شد، تحلیل گران، عدم مقابله به مثل روسیه را به ارزیابی مسکو از نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده نسبت دادند. به عبارتی باور غالب بر این بود که روسیه انتظار دارد که با پیروزی دونالد ترامپ، مواضع واشنگتن نسبت به مسائل سیاسی دو کشور **تغییر** کند، و دولت جدید ایالات متحده تحت ریاست جمهوری دونالد ترامپ، در جهت همکاری بیشتر با مسکو سیاست خارجی آمریکا را مورد بازبینی قرار دهد. این تنش دیپلماتیک تنها بخشی از تنش های سیاسی است که در طول دهه گذشته بر روابط دو دولت تاثیر گذاشته است. بحران سیاسی اوکراین در ۲۰۱۴، و تصرف شبه جزیره کریمه توسط روسیه، بحران اوستیای جنوبی و آبخازیا و توسل به زور روسیه بر علیه گرجستان، عدم همکاری روسیه با ایالات متحده در شورای امنیت سازمان ملل متحد در خصوص بحران سوریه، چالش های روسیه با غرب در خصوص مساله هسته ای ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد، بخش بیشتری از بحران های بین المللی را به نمایش می گذارد که در خصوص آنها مواضع روسیه با مواضع ایالات متحده منطبق نبوده است. به طور کلی **به** در طول دهه گذشته مواضع روسیه در موضوعات مختلف برجسته در عرصه بین المللی نسبت به سیاست های ایالات متحده و اتحادیه اروپا موضعی سرسختانه تلقی شده است، و به نظر می رسد که روسیه در طول دهه گذشته به گونه ای معنادار در بحران های مختلف در حوزه سیاست خارجی اش سیاست های چالش برانگیزتری را در رویارویی با ایالات متحده و قدرت های اروپای غربی اتخاذ کرده است، به گونه ای

که اوج گیری تنش ها در روابط روسیه و غرب در طول چند سال گذشته، از هنگام فروپاشی شوروی بی سابقه بوده است و روند همکاری های جویانه سیاست خارجی روسیه که با فروپاشی شوروی آغاز شده باد با سیاست خارجی متفاوتی جایگزین شده است، به عبارتی به روابط روسیه و غرب از مناسبات و تعاملات همکاری جویانه اوایل دهه ۱۹۹۰، به طور روز افزونی به سیاستی مقابله جویانه با غرب و بویژه ایالات متحده متحول شده است. در این جا پرسشی که مطرح می شود این است که در طول دوره پس از جنگ سرد چه عامل یا عواملی سبب دگرگونی سیاست خارجی روسیه شده است. به طور کلی بررسی تحول سیاست خارجی روسیه نیازمند پژوهش های متعددی است که در حوزه های موضوعی و ژئوپولیتیکی مختلف به تجزیه و تحلیل آن پردازند. بنابراین در این مقاله ما بر تحول سیاست خارجی روسیه در حوزه ژئوپولیتیکی دریای سیاه متمرکزیم، و در این راستا این فرضیه را مورد بررسی قرار خواهیم داد که تحول مناظره های هویتی درونی روسیه نقش تعیین کننده ای در **تغییر** سیاست خارجی روسیه در حوزه دریای سیاه داشته است. در خصوص مساله چگونگی **تغییر** سیاست خارجی روسیه در طول دهه گذشته، مقالات و کتاب های متعددی که غالباً به زبان انگلیسی، روسی و یا فارسی هستند منتشر شده است، در برخی از این آثار به شکلی اغراق آمیز سیاست خارجی روسیه را در طول دهه گذشته با سیاست خارجی شوروی سابق مقایسه کرده اند، حتی در مواردی که عمدتاً به زبان فارسی منتشر شده اند، از مفهوم جنگ سرد و بازگشت رقابت های امنیتی عصر جنگ سرد در سیاست روسیه نوشته اند، این گونه آثار عمدتاً مشارکت روسیه در سازمان همکاری شانگهای را به عنوان تلاش برای ایجاد ناتوی شرق مورد بررسی قرار داده اند و در مواردی نیز در تحلیل های رسانه ای به احتمال وقوع یک جنگ جهانی جدید بین روسیه و قدرت های غربی و متحدینشان اشاره شده است. شماری از آثار نیز تجزیه و تحلیل هایی مفید و قوی در خصوص سیاست خارجی روسیه هستند که در نگارش این مقاله به عنوان منابعی مفید مورد استفاده قرار خواهند گرفت و اما تمایز این مقاله در تمرکز بر حوزه دریای سیاه و نقش عامل تحول هویتی روسیه در **تغییر** سیاست خارجی آن در این حوزه است.

۱. چارچوب نظری؛ سازه انگاری

با توجه به اینکه کلیه نظریه های سازه انگاری با آنکه تفاوت هایی با یکدیگر دارند ولی در اصل دارای ویژگی های مشترکی هستند که اصل و مبنای چارچوبی طرح خود هستند این موضوعات اینگونه مطرح می شود. باور به ساختار اجتماعی به معنای آنکه نظام بین الملل در اصل به نحوه اندیشه و تعامل انسان ها با یکدیگر است، باور به اینکه نظام های بین المللی برگرفته از ساختارهای اجتماعی است و برداشت های انسانها سازنده آن است. ساختارهای هنجاری همانند مذهب، زبان، فرهنگ، گفتمان به اندازه ساختارهای مادی ارزشمند مهم هستند و نیز معتقد است «محیط جهانی تنها به عوامل مادی محدود نمی شود بلکه فاکتورهای فکری و هنجاری نیز از اهمیت برخوردار است. بین ساختارها و کارگزاران فضای اجتماعی بین الاذهانی وجود دارد یعنی بازیگران بر اساس فهم و دریافت خود از دیگران فضای هنجاری را شکل می دهند. رفتار یک بازیگر در یک ساختار مشخص برای بعضی ها هنجار و برای عده ای دیگر ناهنجار شناخته می شود (Martin, 1999:49). سازه انگاری باور دارد که ساختار و کارگزار متقابلاً ساخته می شوند و یکی بر دیگری برتری و تسلط ندارد. ایده ها، هویت ها منافع دولت ها را شکل یا تکوین می دهند و تاکید خاصی بر ایده های جمعی و هنجارها دارند اما بر این باورند که فاکتورهای ایده ای قابل تقلیل به اشخاص نیستند. یک باور مشترک دیگر سازه انگاران این است که هویت ها را تاسیسی و قابل تحول تلقی می کنند. اما سازه انگاران در حوزه روابط بین الملل با توجه به روش شناسی و سطح تحلیل متمایز هستند، ونت از سطح کلان به تحلیل می پردازد و از نظریه اجتماعی سیاست بین الملل او برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی نیز استفاده می شود (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۶۶-۵۲)، در این مقاله از منظر سازه انگاری به بررسی تاثیر و تحول هویت ملی روسیه بر سیاست خارجی این کشور در دوره پس از جنگ سرد در منطقه دریای سیاه می پردازیم.

۲. مساله هویت ملی در روسیه

از بدو شکل گیری امپراتوری روسیه، این پرسش مطرح بوده است که هویت روسیه چگونه باید تعریف شود، مساله هویت ملی، یکی از موضوعات برجسته در درون روسیه

است که مناظره ای پایدار درباره آن در جریان است و کیستی روسیه هم چنان مساله ای مشاجره برانگیز باقی مانده است به طوریکه امروزه موضوع هویت روسی و اینکه شهروند واقعی روسیه کیست، سؤال بزرگی در ذهن جمعیت دانشگاهی و روشنفکر این کشور است. به طور کلی در میان روس ها دو نگرش عمده درباره هویت روسیه وجود دارد، یکی اسلاوگراها و دیگری غرب گراها هستند. اما واقعیت امر این است که بعد از فروپاشی شوروی در روسیه تحول مهمی رخ داده است و آن هم باز شدن درهای ارتباط و تجارت با دنیای آزاد است که تاثیر زیادی بر ذهنیت های افراد جامعه گذاشته و در این شرایط پرداختن به هویت فقط در چهارچوب اسلاوگراها و یا غربگراها، تشریح کننده کل منازعه هویتی روسیه نیست (White, 2014: 13).

علاوه بر این هویت روسیه پدیده ای پویا و متحول است که تحت تاثیر عوامل مختلف داخلی و خارجی دستخوش تحول می شود. هویت ملی در روسیه با توجه به تاثیرگذاری لایه های مختلف تاریخی، اجتماعی، مذهبی، فرهنگی و سیاسی اقتصادی، تعاملات بیرونی، روندهای بین المللی و مناظره های درونی در بستر تحولات دستخوش **تغییر** شده است و چنین تغییر و تحولاتی سبب شده است که در دوره های زمانی معینی، تاثیرگذاری مولفه های خاص تشکیل دهند هویت ملی بر سیاست خارجی روسیه برجسته تر شود.

تجارب تاریخی، تبار نژادی، آیین های مذهبی، وضعیت ژئوپلیتیکی، ایدئولوژی های سیاسی، سطح توسعه یافتگی، تشابه یا تمایز با غرب، در امتداد بیش از سه سده گذشته منابع رجوع روسیه در جست و جوی پاسخ به پرسش از هویت خویش بوده است. از قرن هفدهم امپراتوری روسیه گسترش یافت و به سرزمین هایی با ترکیب نژادی و مذهبی متنوعی بسط پیدا کرد، لذا روسیه دیگر نمی توانست هویت خویش را به سبک پیشین بر پایه مذهب ارتدوکس تعریف نماید. اوراسیاگرایی تصویری جدید از روسیه ای وسیع تر بود که در برگیرنده تبارهای نژادی غیر اسلاو و آیین های مذهبی غیر ارتدوکس هم می شد. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تا ۱۹۹۱، تحت غلبه ایدئولوژی کمونیستی، مسکو نقش و هویت خویش را بر ایده های سوسیالیستی و جایگاه ابرقدرتی قرار داده بود.

زوال کمونیسم و ازدست رفتن جایگاه ابرقدرتی دگر باره روسیه را دست‌خوش اغتشاش‌های هویتی کرده و در نتیجه روسیه به فکر جست‌وجوی جایگاه خویش در جهان افتاده است. به عبارت دیگر، با فروپاشی شوروی سیاست خارجی روسیه وارد یک دوره انتقالی شده است (بهرامی مقدم، ستوده، ۱۳۹۳؛ ۲۴). به گونه‌ای که پس از فروپاشی شوروی، روسیه شاهد غلبه لایه‌های هویتی متفاوتی در دوره‌های زمانی مختلف و هم‌چنین مشاجرات درونی بر سر هویت ملی بوده است و غلبه هر یک از این لایه‌های هویتی سبب بازبینی در سیاست خارجی کشور شده است. براین اساس تغییر سیاست خارجی روسیه در دوره پس از جنگ سرد را نمی‌توان بدون توجه به نقش تعیین‌کننده مناظره‌های هویتی درونی به دقت تجزیه و تحلیل کرد. در طول بیش از ربع قرن گذشته گفتمان‌های غالب درباره هویت ملی روسیه دستخوش تحول شده‌اند، و این دگرگونی‌ها بر بازتعریف نقش و در نتیجه سیاست خارجی کشور در حوزه‌های مختلف ژئوپولیتیکی تاثیر گذاشته است. اگر در ۱۹۹۲، روسیه درگیر این مساله بود که آیا باید جایگاه ابرقدرتی شوروی را احیا کند و یا بر اساس معیارهای اروپای غربی به بازسازی و نوسازی خود مبادرت نماید، یک دهه بعد در اوایل قرن بیست و یکم، هویت جدیدی بر روسیه غالب شده است که نه در صدد احیای نقش ابرقدرتی شوروی است و نه در صدد ادغام خود در نظم هژمونیک تحت سلطه ایالات متحده و اروپای غربی است.

۱-۲. فروپاشی شوروی و غلبه غرب‌گرایان

ایدئولوژی و ارزش‌های کمونیستی در طول دوره جنگ سرد، منبع تعریف هویت ملی و نقش این کشور در جهان تلقی می‌شد، به عبارتی غلبه ارزش‌ها و ایدئولوژی کمونیستی بر تعریف نقش و بایدهای سیاست خارجی شوروی تاثیر گذاشته بود، با بی‌اعتبار شدن کمونیسم و گسست بلوک شرق، و در نهایت فروپاشی شوروی در دسامبر ۱۹۹۱، روسیه دستخوش یک اغتشاش هویتی جدید شد، و در بطن این اغتشاش هویتی، دو گفتمان محافظه‌کار و لیبرال در تعریف هویت و نقش روسیه در جهان و چگونگی سیاست خارجی آن برجسته‌تر شدند و با به قدرت رسیدن کوزیروف، به عنوان وزیر امور خارجه، گفتمان لیبرال یا غرب‌گرایان بر تعریف هویت ملی کشور و تعریف نقش‌ها و

باید‌های سیاست خارجی روسیه غالب شد. لیبرال‌ها یا غرب‌گرایان هویت روسیه را بر اساس ارزش‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی لیبرالیسم تعریف می‌کردند، بر این اساس آنها در سیاست خارجی به همگرایی با اروپای غربی و ایالات متحده باور داشتند و روسیه را بخشی از تمدن غربی تلقی می‌کردند که می‌بایست بر اساس استانداردها و شاخص‌های دولت‌های توسعه‌یافته سرمایه‌داری به نوسازی و ارتقا موقعت خود در عرصه بین‌المللی پردازد.

دلالت چنین تعریفی از هویت ملی روسیه این بود که سیاست خارجی اش باید بر اتحاد و ائتلاف با ایالات متحده و به طور کلی گسترش همکاری‌های سیاسی و اقتصادی با غرب مبتنی باشد. به باور لیبرال‌ها، وضعیت قدرت بزرگ روسیه از طریق توسعه اقتصادی قابل بازسازی بود. بر همین اساس حوزه خارجه نزدیک شامل حوزه دریای سیاه در تقدم یا اولویت سیاست خارجی روسیه قرار نمی‌گرفت بلکه روسیه می‌بایست به همکاری و همگرایی با اروپای غربی و ایالات متحده به عنوان قدرت‌های توسعه‌یافته لیبرال متمرکز شود. در نیمه اول دوران ۸ ساله ریاست جمهوری بوریس یتسین در دهه ۱۹۹۰، دیدگاه هویتی آتلانتیک‌گرایی عنصر تعیین‌کننده سیاست خارجی روسیه بود. مقام‌هایی که روسیه را بر اساس این لایه هویتی درک می‌کردند باور داشتند که مهم‌ترین وظیفه سیاست خارجی روسیه تسهیل در امر پیوستن این کشور به باشگاه کشورهای دموکراتیک در غرب قاره وسیع اروپا با اقتصاد بازار است. البته این کار می‌بایست با یک مبنای برابر و بدون هر گونه فشار تبعیض‌آمیز در پیوستن روسیه مثلاً به ناتو انجام می‌پذیرفت. روسیه این مسیر را با پیوستن به سازمان همکاری و امنیت اروپا شروع کرد. روسیه معتقد بود که این سازمان می‌تواند امنیت را از ونکوور تا ولادی‌وستک در کرانه اقیانوس آرام تضمین نماید. روسیه همکاری خود را در دوره غرب‌گراها با اتحادیه اروپا، سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه و گروه هفت گسترش داد (Wilson, 2016:32). براین اساس در نیمه اول دهه ۱۹۹۰، در دوره ای که کوزیروف وزیر امور خارجه روسیه بود، مسکو بر گسترش همکاری با غرب متمرکز شده بود و بر این اساس دستور کاری برای گسترش حمایت از اسلاوها و اقلیت‌های روس تبار در خارجه نزدیک نداشتند. سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ که محور اصلی سیاست خارجی، کوزیروف وزیر امور خارجه

وقت روسیه در دوره یلتسین بوده است. در این دوره مسکو همه اقدامات روسیه در حوزه سیاست خارجی را در همسویی و همراهی با غرب پیگیری می نمود. در این دوره، روسیه غرب گرای شدید بود.

۲-۲. غلبه محافظه کاران و دگرگونی سیاست خارجی روسیه

از طرفی محافظه کاران سیاست های لیبرال ها را به انتقاد می گرفتند، آنها تعریفی متفاوت از هویت ملی روسیه داشتند و هویت ملی را بر اساس ریشه های قومی روس ها تعریف می کردند و در بعد اقتصادی به الگوی اقتصادی مشابه به مدل شوروی گرایش داشتند و به طور کلی به شوروی سابق در دوره پس از استالین گرایش بیشتری داشتند و ارزش های محافظه کارانه تاریخی روسیه از جمله مذهب ارتدوکس را مولفه ای مهم در تعریف کیستی روسیه مدرن تلقی می کردند و بر این اساس، به سیاست خارجی متفاوتی با لیبرال ها تمایل داشتند، که بر اتحاد با شماری از دولت ها در جهت موازنه در برابر امپریالیسم ایالات متحده مبتنی بود.

محافظه کاران برخلاف لیبرال ها به قدرت نظامی و تقدم آن بر قدرت و توسعه اقتصادی باور داشتند. آنها احیای وضعیت قدرت بزرگ روسیه را در گرو تمرکز بر قدرت نظامی و ایجاد ائتلاف های توازن بخش و مقابله جویانه بر علیه ایالات متحده تلقی می کردند و با توجه به گرایشی که به علائق قومی اسلاوها داشتند، و با توجه به اهمیت رویارویی با غرب، محافظه کاران برخلاف لیبرال ها حمایت از اقلیت های قومی اسلاو و حفظ نفوذ انحصاری در حوزه خارجه نزدیک و از جمله حوزه دریای سیاه را جزو منافع حیاتی روسیه تلقی می کردند. در این حوزه حدود ۲۵ میلیون روس تبار از جمله در مرزهای مجاور اوکراین، قزاقستان، گرجستان و بلاروس زندگی می کنند.

الگویی که لیبرال ها برای تحقق وضعیت قدرت بزرگ روسیه مورد توجه قرار داده بودند، از منظر محافظه کاران ملی گرا به حاشیه ای شدن روسیه در نظم هژمونیک غربی منجر می شد. لیبرال ها نیز اوراسیاگرایان و محافظه کاران را مورد انتقاد قرار می دادند که وضعیت روسیه را بر اساس استانداردهای نوین تمدن بشری مورد ارزیابی قرار نمی دهند و بیش از آنچه که واقعیت دارد بر اختلاف ها و تفاوت های روسیه با کشورهای اروپایی تأکید می نمایند. محافظه کاران از دست رفتن نفوذ روسیه را ناشی از سیاست های

آتلانتیک گرایانه حکومت می‌دانستند. افزایش نفوذ ایالات متحده، ایران و ترکیه در منطقه قفقاز و آسیای مرکزی نیز موجب تقویت انتقاد اوراسیاگرایان از جهت‌گیری لیبرال و آتلانتیک‌گرایانه حکومت شد و در نتیجه کشمکش بر سر تعریف هویت ملی به تنش بر سر جهت‌گیری در سیاست خارجی روسیه انجامید (Weitz, 2010: 19).

بر این اساس از ۱۹۹۳ رمانتیک‌گرایی آتلانتیک‌گرایان جای خود را به سیاست‌های سرسختانه‌تر در برابر غرب داد. بوریس یلتسین از آوریل ۱۹۹۳ نشان داد که به محافظه-کاران نزدیک‌تر شده است. در آوریل ۱۹۹۳، بوریس یلتسین به کشورهای اروپای شرقی به‌عنوان حوزه سنتی نفوذ روسیه اشاره کرد و کشورهای اروپای غربی را به همکاری با ایالات متحده برای آسیب رسانیدن به منافع روسیه متهم نمود. یلتسین در عمل نیز سعی نمود که راه‌حلهایی برای حل اختلاف‌ها با ژاپن که یک کشور آسیایی محسوب می‌شد ارائه نماید (Greene, 2013: 14-18).

بوریس یلتسین بر حفظ نفوذ روسیه که میراث شوروی در خارجه نزدیک تلقی می‌شد متمرکز شد. و در این خصوص اعلان داشت که روسیه برای حفظ وضعیت قدرت بزرگ به ضرورت حفاظت از حوزه نفوذش در خارج نزدیک واقف شده است (پریماکوف، ۱۳۹۱، ۵۶). در پی انتقادهای داخلی و پیشروی غرب در حوزه نفوذ روسیه، کوزیروف ناگزیر از ترک وزارت خارجه شد و پریماکوف به‌عنوان وزیر خارجه به‌بازبینی تعامل روسیه با غرب پرداخت. روی کار آمدن پریماکوف بود که محور سیاست خارجی روسیه را نگاه به شرق و حمایت از سیاست تفکر اوراسیاگرایان قرار داده بود. تلقی ایشان این بود که روسیه به‌عنوان پلی میان غرب و شرق می‌باشد و روسیه را یک کشور غربی تلقی می‌نمود.

۲-۳. تحول هویت روسیه در تعامل با غرب

در طول دهه ۱۹۹۰، مناظره‌های درونی بر سر تعریف هویت ملی و بایدهای سیاست خارجی روسیه دگر باره شدت یافته بود. در طول نیمه اول دهه ۱۹۹۰، که لیبرال‌ها یا غرب‌گرایان بر سیاست خارجی روسیه غالب شده بودند به شدت از سوی محافظه‌کاران و دیگر لایه‌های هویتی روسیه به چالش گرفته شدند، اوج‌گیری انتقادات داخلی از سیاست همکاری جویانه لیبرال‌ها با غرب، قویا تحت تاثیر سیاست‌های ایالات

متحد و قدرت های اروپای غربی نسبت به روسیه قرار داشت. به عبارتی محافظه کاران، غرب گرایان را به انتقاد می گرفتند که به همکاری یک سویه با غرب روی آورده اند و ادامه چنین سیاستی سبب حاشیه ای شدن روسیه در نظم هژمونیک تحت سلطه غرب خواهد شد. در نتیجه عدم تحقق اهداف لیبرال ها در بازسازی اقتصادی کشور و پیشروی غرب به خارجه نزدیک که حوزه نفوذ روسیه فهمیده می شد، اعتبار غرب گرایان قویا به چالش کشیده شد و در نتیجه کوزیروف ناگزیر از ترک وزارت امورخارجه و جای گزینی او با پریماکوف شد، پریماکوف به محافظه کاران گرایش داشت، و حرکت در جهت ادغام روسیه در نظم هژمونیک تحت سلطه غرب را ترک کرده و در جستجوی سیاست خارجی مقابله جویانه تری با غرب برآمد. بدین ترتیب در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، سیاست خارجی روسیه به ایده های محافظه کاران و اوراسیایان نزدیک شد. اما پیش روی غرب در پیرامون امنیتی روسیه در آسیای مرکزی، قفقاز و حوزه دریای سیاه تداوم یافت، حتی در اوایل دهه ۲۰۰۰، در دوره اول ریاست جمهوری پوتین، روسیه در زمینه های مختلفی سیاست های همکاری جویانه گذشته را با ایالات متحده ادامه داد، اما در ادامه چگونگی تعامل غرب با روسیه، مناظره های درونی روسیه تحول یافته و هویت جدیدی بر تعریف کیستی و چگونگی نقش روسیه در محیط بیرونی غالب شده است.

این تحول تحت تاثیر سیاست های گسترش ناتو و گسترش اتحادیه اروپا به شرق و پیش روی نفوذ غرب در پرتو انقلاب های رنگی در جمهوری های تازه استقلال یافته از شوروی تکوین یافته است. ازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در ۴ آوریل ۱۹۴۹ با محوریت ایالات متحده آمریکا و عضویت ۱۱ کشور اروپای غربی و آمریکای شمالی شامل کانادا، هلند، بلژیک، لوکزامبورگ، فرانسه، دانمارک، ایسلند، ایتالیا، نروژ، پرتغال و انگلستان تشکیل گردید. هدف اصلی این کشورها از تأسیس چنین اتحادیه نظامی در آن زمان، جلوگیری از اشاعه نفوذ کمونیسم به پیکره سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دولت های یاد شده بود. پیمان ۱۴ ماده ای ناتو که بعدها با عضویت ترکیه و یونان در ۱۹۵۲ و آلمان غربی در ۱۹۵۵ بر اهمیت آن افزوده گردید، ماهیتی «منطقه ای» و «تدافعی» داشت. تقریباً از همان آغاز دهه ۱۹۹۰، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی در صد

بازتعریف خود برآمد و در نتیجه آن در سال ۱۹۹۹، چک، مجارستان و لهستان به عضویت ناتو درآمدند. موج بعدی گسترش ناتو با عضویت بلغارستان، استونی، لتونی، لیتوانی، رومانی، اسلونی و اسلواکی در مارس ۲۰۰۴ محقق شد (Felgenhauer, 2009:37-44).

این دولت ها تا پیش از فروپاشی شوروی از اعضای بلوک شرق و تحت نفوذ غالب شوروی قرار داشتند، علاوه بر آن آلبانی و کرواسی در آوریل ۲۰۰۹ به عضویت ناتو پذیرفته شدند و ناتو طرح عضویت گرجستان و اوکراین را در مرزهای بلافصل روسیه مطرح کرد. از طرفی اتحادیه اروپا نیز پس از فروپاشی شوروی سیاست گسترش به شرق را در پیش گرفت. در دسامبر ۱۹۹۱، در نشست ماستریخت جامعه اقتصادی اروپا به اتحادیه اروپا تبدیل شد، و در ژانویه ۱۹۹۵، فنلاند، سوئد و اتریش به عضویت این اتحادیه درآمدند، سپس در فرایند گسترش اتحادیه اروپا به شرق، در سال ۲۰۰۴ لهستان، مجارستان، جمهوری چک، اسلونی، قبرس، اسلواکی، استونی، لتونی، لیتوانی و مالت از اول ماه مه ۲۰۰۴ رسماً به اتحادیه اروپا پیوستند و اتحادیه ۲۵ کشوری را به وجود آوردند و در ادامه آن بلغارستان و رومانی از ابتدای سال ۲۰۰۷ و بدین ترتیب اتحادیه اروپا تا مرزهای بلافصل دریای سیاه در مجاورت روسیه گسترش یافت، علاوه بر آن ناتو و اتحادیه اروپا سیاست های مشخصی در جهت افزایش همکاری دولت های مناطق مجاور دریای سیاه و قفقاز با غرب در دستور کار قرار داده اند. گسترش ناتو و اتحادیه اروپا از طرفی با گسترش نفوذ ایالات متحده در جمهوری های تازه استقلال یافته از شوروی بویژه در پی انقلاب های رنگی همزمان بوده است. نخستین نمونه «انقلاب مخملی» در دوره ۶ هفته ای ۱۷ نوامبر تا ۲۹ دسامبر ۱۹۸۹ در چکسلواکی واقع شد و با وقوع تحولات مشابهی به شکل زنجیره ای در صربستان (دو مرحله ۱۹۹۷ و ۲۰۰۰)، گرجستان (۲۰۰۳)، اوکراین (۲۰۰۴) و قرقیزستان (۲۰۰۵) ادامه یافت. که پیامد این انقلاب ها ساقط شدن رژیم های طرفدار روسیه و جایگزینی رژیم های طرفدار غرب در حوزه ای بود که مسکو آن را خارجه نزدیک می خواند.

بر این اساس در حالی که روسیه بویژه در نیمه اول دهه ۱۹۹۰، سیاستی همکاری جویانه نسبت به غرب در دستور کار قرار داده بود، نفوذ غرب در پیرامون امنیتی روسیه

به طور فزاینده ای گسترش می یافت. در واقع بوریس یتسین در شرایطی بعنوان رئیس جمهور در اواخر ۱۹۹۱ وارد کرملین شد که از یک سو، اتحاد جماهیر شوروی سابق به پانزده جمهوری تجزیه گردیده بود و از سوی دیگر روسیه نیز خود در داخل با تنگناها و چالش های اقتصادی بزرگی مواجه بود. از این زمان به بعد، روسیه و نخبگان سیاسی حاکم بر آن با یک پارادوکس بزرگ در عرصه سیاست خارجی روبرو شدند. از یک نظر، آنان رفع مشکلات اقتصادی و معیشتی جامعه روسی را در گرو برقراری روابط گسترده با غرب و به ویژه ایالات متحده آمریکا و اخذ اعتبارات و کمک های مالی از ناحیه آنان می دیدند و از سوی دیگر، آرمان تاریخی روس ها، نخبگان این کشور را وامی داشت تا از جایگاه یک قدرت اوراسیایی برتر در عرصه سیاست جهانی تنزل نمایند. نتیجه حاصل از این پارادوکس، بی ثباتی و تزلزل در سیاست خارجی روسیه یتسین بود، به گونه ای که بسیاری معتقدند مهمترین شاخصه سیاست خارجی روسیه در دوران یتسین ناهمگنی، بی ثباتی و ناکارآمدی می باشد (Primakov, 2009: 54-59).

با نگرشی دقیق به رفتار سیاست خارجی روسیه طی دهه ۱۹۹۰ در قبال کشورها، مناطق و موضوعاتی نظیر: ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا، ناتو، چین و نیز قدرت های منطقه ای همچون ایران، عراق می توان به راحتی به رگه ها و تار و پود فرسوده این سیاست خارجی پی برد. شخصیت مردد، نامطمئن و متغیر یتسین، عدم اجماع میان جناح های مختلف سیاسی (لیبرال ها، کمونیست ها، اوراسیاگرایان، ملی گرایان) در خصوص چارچوب اصلی سیاست خارجی کشور، عدم مرکزیت در فرایند تدوین سیاست خارجی از مهمترین عوامل دخیل در نبود و ثبات و کارآمدی در سیاست خارجی روسیه یتسین به شمار می آید. به گونه ای که این نایکنواختی و نبود یکدستی خارجی روسیه در قبال گسترش ناتو به شرق نیز کاملاً مشهود بوده است. مجموعه این عوامل نقش مهمی در تکامل هویت روسیه بازی کرده است. که روند بازبینی فزاینده سیاست خارجی روسیه در طول دهه گذشته برآیندی از این تحول هویتی در نتیجه تعامل با غرب و چالش های درونی محسوب می شود.

۴-۲. بازتعریف هویت روسیه نوین

در طول دهه گذشته یک گفتمان جدید بر هویت ملی روسیه غالب شده است. تد هوف نظریه پرداز برجسته روابط بین الملل که بر تجزیه و تحلیل سیاست خارجی روسیه نیز متمرکز است، این هویت جدید را مرکزگرایانه (Centrist Discourse)، خوانده است. به باور وی این گفتمان جدید، مولفه هایی از گفتمان های هویتی لیبرال و محافظه کاری را نیز دارد. این گفتمان مرکزگرایانه، هویتی بی همتا برای روسیه تعریف می کند که بر اساس آن روسیه یک هویت لیبرال همانند دولت های اروپایی ندارد، از طرفی این دگردیسی هویتی ایده های اوراسیا گرایان در خصوص هویت دورگه و متکثر اوراسیایی روسیه را رد می کند، و باورهای محافظه کاران در موضوعات مختلفی را نیز انکار می نماید. به عبارتی از این منظر روسیه یک روسیه اصیل و طبیعی است، نه لیبرال غربی است، نه دورگه اوراسیایی و نه محافظه کار سنتی، بلکه دولتی مدرن و بی مانند است. پوتین در این باره اظهار داشته است که هویت روسیه همانی نیست که هویت شوروی بوده است، و آنچه که محافظه کاری بنیادگرایانه می گوید نیز نیست، و غربی نیز نمی باشد. گفتمان مرکزگرایانه، گرایشات محتاطانه محافظه کاران در خصوص تحولات اقتصادی و اجتماعی را نمی پذیرد، بر اساس این لایه هویتی، روسیه در زمینه اقتصادی نئولیبرال است، و گرایش محافظه کاران به الگوی اقتصادی شوروی را رد می کند و از این منظر روسیه با ذخایر عظیم منابع معدنی، اقتصادی سرمایه دارانه در جهان است. و همانند غرب گرایانه به توسعه اقتصادی کشور با شیوه سرمایه داری لیبرال باور دارد و اگرچه به طور کلی تطابق بر هویت شوروی سابق را رد می کند اما جنبه های مهمی از آن را جذب کرده است. از اواخر دهه ۹۰ میلادی، ولادیمیر پوتین با تأکید بر اندیشه «قدرت بزرگ» به عنوان منتقد اصلی سیاست خارجی پریماکوف که از منظر او جاه طلبانه، ایدئولوژیک، تقابل جویانه و ضد غربی بود ظاهر شد. پوتین تجلی ظهور یک هویت جدید در روسیه است. این هویت برخلاف آتلانتیک گرایی کوزیرف به مشارکت و ادغام در هژمونی غربی باور ندارد و از طرفی نیز درصدد توازن و یا تحلیل بردن هژمونی غرب نیست و روسیه را بر اساس هویتی اصیل تعریف می نماید که نه غربی و نه اوراسیایی است، بلکه هویتی اصیل دارد.

به طور کلی از اوایل ریاست جمهوری پوتین روسیه استراتژی "رهایی از تعهد به غرب و عدم مشارکت در نظم هژمونیک غربی" را دنبال نموده است. مؤلفه‌های این هویت شامل احیای یک دولت اقتدارگرا در مسکو، حمایت اجتماعی از شهروندان، حفاظت از وضعیت قدرت بزرگ و تأکید بر حاکمیت مطلق مسکو بر تمامیت فدراسیون روسیه است. این هویت جدید نه توسعه‌طلبی کمونیسم شوروی و نه جهان‌گرایی لیبرالیسم را دارد و ضمن رد استانداردهای اروپای غربی در تعریف و توصیف «قدرت بزرگ» به ایجاد یک روسیه بسیار نیرومند متعهد است. بر این اساس، روسیه جایگاه خویش را در خارج از نظم هژمونیک غربی تعریف می‌نماید ولی در صدد احیای یک توازن جهانی علیه غرب هم نیست، بلکه در صدد کاهش کنش متقابل با اروپای غربی و ایالات متحده است، به‌ویژه در زمینه‌هایی که فرسایش هویت بی‌همتای روسیه را در پی دارد. (Hopf, 2009, 1-5).

به طور کلی در نتیجه شکل‌گیری گفتمان مرکزگرایی، سیاست خارجی روسیه از حرکت در جهت هم‌گرایی و ادغام در غرب اجتناب و جایگاه اروپا نیز در سیاست خارجی روسیه تغییر کرده است. یعنی هر چند هنوز اروپا شریک تجاری بزرگ و ضروری روسیه محسوب می‌شود، اما روسیه بر این باور است که اروپا یک بدیل و نه یک الگوی توسعه و پیش‌رفت برای روسیه است. گفتمان مرکزگرایی بر روسیه‌ای متحد و یکپارچه در عرصه داخلی و نیرومند در تعامل با محیط خارجی تأکید می‌نماید. گفتمان مرکزگرایی با شیوه نوسازی مبتنی بر الگوهای اروپای غربی متفاوت است در نتیجه غرب سرمشقی برای روسیه محسوب نمی‌شود.

۳. سیاست خارجی روسیه در حوزه دریای سیاه

در عصر جنگ سرد، اتحاد جماهیر شوروی، رومانی، بلغارستان و ترکیه دولت‌های ساحلی دریای سیاه محسوب می‌شدند. در آن دوره بلغارستان و رومانی از اعضای بلوک شرق و پیمان ورشو بودند و در مقابل، ترکیه تنها دولت ساحلی دریای سیاه محسوب می‌شد که عضو ناتو و بلوک کشورهای سرمایه‌داری بود، در نتیجه در شرایط دو قطبی عصر جنگ سرد، دریای سیاه فارغ از کنترل ترکیه بر تنگه‌های مجاور، تحت سلطه شوروی بود پس از فروپاشی شوروی و پایان عصر جنگ سرد این وضعیت

دگرگون شده است. فروپاشی شوروی از طرفی موجب پایان رقابت های ایدئولوژیک عصر جنگ سرد شد و از طرفی در پی فروپاشی شوروی و استقلال دولت های جدید، در حوزه جنوب غربی و غرب قلمرو شوروی، مناطق ژئوپولیتیکی جدیدی پدیدار شد، یعنی منطقه آسیای مرکزی، منطقه قفقاز و منطقه دریای سیاه، حوزه دریای سیاه پس از فروپاشی شوروی، شامل دولت های ساحلی ترکیه، رومانی، بلغارستان، گرجستان، روسیه و اوکراین است. منطقه دریای سیاه به سبب اهمیت ژئوپولیتیکی و ژئواکونومیکی حوزه حیاتی در میان حوزه های سیاست خارجی روسیه است. در طول دوره پس از فروپاشی شوروی دیدگاه روسیه و سیاستش نسبت به منطقه دریای سیاه به سه مرحله قابل تقسیم است. مرحله اولیه که از ۱۹۹۱ الی ۱۹۹۴ به طول انجامیده است. حوزه دریای سیاه شاهد کشمکش های مسلحانه قومی، و استقرار وضعیت جدید پس از فروپاشی شوروی بود. در دوره دوم، که از ۱۹۹۵ الی ۲۰۰۲ را در برمی گیرد، روسیه از منظر بحران مناقشه مسلحانه چچن به معادلات منطقه دریای سیاه می نگریست. دوره سوم از سال ۲۰۰۳ آغاز شده است. که در طول این دوره روسیه در صدد احیای خود در حوزه دریای سیاه برآمد، در سپتامبر ۲۰۰۳، پوتین رئیس جمهوری روسیه به منطقه دریای سیاه به عنوان حوزه منافع حیاتی روسیه اشاره کرد که رگ حیاتی دسترسی روسیه به دریاهای آزاد است (Monaghan, 2008: 728). در واقع به طور فزاینده ای سیاست روسیه در حوزه دریای سیاه در طول دهه گذشته به سیاستی فعال تر، غیرمنعطف تر و مقابله جویانه تر با غرب تبدیل شده است.

۳-۱. گرجستان

پس از تجزیه شوروی و استقلال گرجستان، این دولت تحت ریاست جمهوری ادوارد شوارد نادزه عضو سابق حزب کمونیست شوروی، روابط سیاسی قوی با روسیه برقرار کرده بوده و در زمینه های مختلفی با روسیه همکاری می کرد و مسکو نفوذی چشمگیر بر سیاست خارجی گرجستان داشت، به گونه ای در خصوص منازعه جدایی طلبی اوستیای جنوبی و آبخازیا به عنوان دو منطقه از گرجستان، در دوره شوارد نادزه گرجستان منافع روسیه را در خصوص راه حل های این بحران مورد محاسبه قرار داده بود. در آبخازیا و اوستیای جنوبی نیروهای جدایی طلب در واقع پیش از فروپاشی

شوروی تلاش هایشان را برای استقلال آغاز کرده بودند و پس از فروپاشی شوروی کشمکشی مسلحانه مابین دولت مرکزی تفلیس و نیروهای جدایی طلب اوستیای جنوبی و آبخازیا آغاز شد که به شکست تفلیس منجر شد. از ۱۹۹۲ بر پایه موافقتنامه آتش بس که طرف های درگیر در سوچی بندر در دریای سیاه امضا کردن در منطقه حایل میان خاک اصلی گرجستان و قلمرو اوستیای جنوبی ۱۵۰۰ پاسدار صلح روسی گرجی مستقر شدند و پس از آن نیز با شکست گفتگوها و مذاکرات متناوب، این منازعه هم چنان لاینحل باقی ماند. این منازعه از آغاز زمینه ای برای گسترش نفوذ روسیه در گرجستان فراهم کرده بود، اما در دوره ریاست جمهوری شوارد نادزه که قویا به روسیه گرایش داشت، مسکو از اتخاذ مواضع سرسختانه بر علیه تفلیس اجتناب می کرد، بعلاوه سلطه غرب گرایان بر سیاست خارجی روسیه در دوره کوزیروف نقش مهمی در همکاری روسیه و گرجستان در خصوص بحران اوستیای جنوبی و آبخازیا داشت. پس از به حاشیه رانده شدن لیبرال ها و اوراسیایگرایان، و برآمدن گفتمان مرکزگرایی در مناظره های هویتی روسیه، و تحت تاثیر پیشروی غرب در حوزه خارجه نزدیک، مسکو اهرم های سیاست خارجی اش را برای حفاظت از نفوذ در گرجستان به کار گرفت. در سال ۲۰۰۳، گرجستان دستخوش انقلاب نرم موسوم به گل رز شد، که متعاقب آن شواردنادزه به روسیه پناه برد و ساکاشویلی به ریاست جمهوری گرجستان رسید، ساکاشویلی برخلاف شواردنادزه سیاست خارجی روس گرایانه را ترک کرده و به با جهت گیری آتلانتیک گرایانه به گسترش همکاری های سیاسی، اقتصادی و امنیتی با غرب روی آورد و با حمایت قوی واشنگتن دولت ساکاشویلی بودجه داخلی را کاهش و هزینه های نظامی را به نحو فوق العاده ای افزایش داد و جورج بوش رئیس جمهوری آمریکا تلاش بلند پروازانه ای برای عضویت گرجستان در پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) آغاز کرد.

(Wheatley, 2005: 47-51)

گرجستان پس از انقلاب رز، دوره تازه ای از گفتگوها را با ناتو آغاز کرد. در ادامه آن در سپتامبر ۲۰۰۶ ناتو به گرجستان پیشنهاد کرد که گفتگوهای فشرده را برای عضویت گرجستان آغاز کنند. اگرچه این دعوت تضمینی برای الحاق به این پیمان نیست؛ اما بیانگر حمایت آنها از تمایل به عضویت گرجستان است. گام های بعدی همکاری باید دعوت به برنامه عملیاتی عضویت (MAP) و یک دعوت نهایی برای الحاق به پیمان باشد

که براساس روند اصلاحات در این کشور پیگیری خواهد شد. در ۱۱ می ۲۰۰۷، پارلمان گرجستان مصوبه ای را گذراند که بیانگر حمایت از تصمیم کشور برای عضویت در ناتو بود و سه هفته بعد در ۳۰ می نشست پارلمانی ناتو با توجه به پیشرفت گرجستان در اجرای اهداف تنظیم شده در IPAPs امضا شده در اواخر سال ۲۰۰۴)، برای آغاز گفتگوها با گرجستان و مرحله جدیدی از همکاری ها اعلام آمادگی نمود. گرجستان همچنین در آوریل ۲۰۰۷ اعلام کرد که نیروهای خود را در عراق از ۸۵۰ به ۲۰۰۰ سرباز افزایش خواهد داد. مقامات این کشور عقیده دارند افزایش نیروها در افغانستان و عراق تاثیر مثبتی بر روی عضویت این کشور در ناتو خواهد داشت در ادامه این تحولات در ژانویه ۲۰۰۸، تفلیس مبادرت به برگزاری یک همه پرسی ملی در خصوص عضویت در ناتو کرد که بیش از ۷۲ درصد آرا از عضویت گرجستان در ناتو حمایت می کرد (Zvi and Olena, 2011: 73-79). از طرفی در سال ۲۰۰۸، دگر باره بحران جدایی طلبی اوستیای جنوبی و آبخازیا شدت گرفت و در پی پیشروی نظامی اوستیای جنوبی در حوزه بیشتری از قلمرو گرجستان، تفلیس در اوت ۲۰۰۸، مرکز اوستیای جنوبی را اشغال کرد، و سپس در هشتم اوت، روسیه قوای نظامی خود را به اوستیای جنوبی و آبخازیا گسیل داشت و با استقرار قوای نظامی روسیه در اوستیای جنوبی و آبخازیا، مسکو سپس به بمباران فرودگاهها و مواضعی از گرجستان مبادرت ورزید که پایگاههای نظامی تفلیس در بمباران و حمله به اوستیای جنوبی محسوب می شدند، و هم چنین در قلمرو دریایی، روسیه ناوگان نظامی خود را در دریای سیاه وارد آبهای گرجستان کرد، بدین ترتیب جنگ با شکست گرجستان و اعلام استقلال جمهوری های خودمختار اوستیای جنوبی و آبخازیا با حمایت نظامی و سیاسی روسیه خاتمه یافت. در ادامه آن روسیه استقلال این مناطق را شناسایی کرده و همکاری های سیاسی و نظامی را با اوستیای جنوبی گسترش داده است (Aslund, 2009: 34-41) به طوریکه بر اساس توافقی که در ۳۱ اوت ۲۰۱۷ مابین اوستیای جنوبی و روسیه امضا شده است، بخشی از یگان های نظامی این منطقه خودمختار به ارتش روسیه ملحق شده اند و روسیه از جنگ ۲۰۰۸ به بعد قویا مانع از اعاده حاکمیت گرجستان بر این مناطق شده است.

چنین مداخله نظامی در خاک گرجستان، در ادامه تحول سیاست خارجی روسیه در طول دهه گذشته قابل درک است که در نتیجه تحولات مناظره های هویتی لیبرال ها و اوراسیاگرایان به حاشیه رانده شده و سیاست خارجی روسیه نمایانگر غلبه گفتمان جدید هویتی در درون روسیه است، که بر اساس این گفتمان هویتی مرکزگرایانه، بر خلاف دهه ۱۹۹۰، دوره استالین در تاریخ شوروی نه تنها تقبیح نمی شود بلکه از استالین به مثابه مدیری توانا و شایسته و از فروپاشی شوروی به مثابه بزرگترین فاجعه ژئوپولیتیکی قرن یاد می شود. کوزیروف چهره شاخص نخبگان سیاسی لیبرال این گونه مداخله روسیه در گرجستان را به انتقاد گرفت که ما خواستار دفاع از روس تباران خارج مرزهای روسیه هستیم اما به شیوه ای که بر اساس مفاهیم عدالت بین المللی قابل پذیرش باشد و در این راستا روشن است که می توان در چارچوب حقوق بشر از حقوق روس تبارهای خارج از کشور دفاع کرد، اما توسل به موازینی برای نقض مرزهای بین المللی یک دولت دارای حاکمیت مطلقا قابل قبول نیست. لیبرال ها هم چنین در درون روسیه توسل به زور بر علیه گرجستان را نه تنها بازگشت به بلشویسم می خواندند بلکه فراتر از آن کوزیروف آن را با اقدامات آلمان نازی مقایسه کرد (Schmemmann and Cory , 2012: 1-5). در طول دهه ۱۹۹۰، تنها محافظه کاران بودند که از توسل به زور برای انضمام مناطق روس تبار مجاور روسیه در خاک جمهوری های تازه استقلال یافته حمایت می کردند، این مناطق شامل بخش هایی از خاک کشورهای حوزه بالتیک، اوکراین، قزاقستان، ازبکستان، مولداوی و گرجستان می شد. این گونه مواضع سرسختانه در خصوص بحران اوستیای جنوبی و آبخازیا قویا تحت تاثیر تحول در رویه های سیاست خارجی روسیه در اثر مناظره های درونی و تعامل با غرب در دوره پس از جنگ سرد قرار دارد. پیش روی ناتو و اتحادیه اروپا به شرق و ساقط نمودن رژیم روسیه گرای گرجستان و جایگزین کردن آن با رژیم آتلانتیک گرای تحت ریاست جمهوری ساکاشویلی نقش تعیین کننده در بازبینی رویه های سیاست خارجی روسیه در این خصوص داشته است. در نتیجه چنین بازبینی در رویه های سیاست خارجی روسیه در اثر تعامل با گسترش نفوذ غرب در طول بحران ۲۰۱۴ اوکراین به گونه واضح تری نمایان شد.

۲-۳. اوکراین

اوکراین تا پیش از فروپاشی شوروی تحت سلطه مسکو از جمهوری های داخلی شوروی محسوب می شد، پس از استقلال در انتخاباتی که در سال ۱۹۹۴، انجام شد، لئونید کوچما با حمایت قوی روس تباران اوکراین به ریاست جمهوری کشور انتخاب شد، **بهبود** نسبی شرایط اقتصادی در دوره اول ریاست جمهوری کوچما سبب شد که برای **یار** دوم و این بار با حمایت روس تباران و نیز نیمه غربی کشور به ریاست جمهوری انتخاب شود. در طول دهه ای که کوچما ریاست جمهوری اوکراین را بر عهده داشت این کشور مشغول بازسازی اقتصاد آشفته و نیز بازسازی روابط سیاسی و اقتصادی خود با روسیه و نیز کشورهای غربی بود. بنابراین ضرورت بازسازی اقتصادی کشور اوکراین را به گسترش همکاری با روسیه و نیز کشورهای توسعه یافته اروپایی سوق می داد.

در همین راستا کوچما در دومین دوره ریاست جمهوری خود به طور رسمی درخواست عضویت اوکراین در اتحادیه اروپا را مطرح کرد، و اعلان داشت که تا سال ۲۰۰۷، اوکراین اصلاحات و استانداردهای اقتصادی و سیاسی اجتماعی مورد نظر اتحادیه اروپا را محقق خواهد نمود. بنابراین در دوره ریاست جمهوری کوچما به طور کلی اوکراین همکاری با روسیه و اروپا را در دستور کار داشت، پس از پایان دوره ریاست جمهوری او، در سال ۲۰۰۴، در پی انتخابات ملی، ویکتوریو یانوکویچ در ابتدا به عنوان برنده انتخابات ریاست جمهوری اعلام شد، یانوکویچ به گسترش همکاری های بیشتر اوکراین با روسیه گرایش داشت، اما مخالفان به رهبری ویکتوریو یوشچنکو که از حمایت غرب و ایالات متحده برخوردار بودند نتیجه انتخابات را نپذیرفته و با نمادهای نارنجی به خیابان ها ریختند، در نتیجه فشارهای معترضین و حمایت قدرت های غربی، یانوکویچ ناگزیر از ترک کاخ ریاست جمهوری و فرار به روسیه شد (Callahan, 2015: 1-5). اما در انتخابات بعدی ریاست جمهوری یانوکویچ این بار به ریاست جمهوری کشور رسید، و در سال های پایانی ریاست جمهوری، نیروهای مخالفان که طرفدار گسترش بیشتر

همکاری های کشور با اتحادیه اروپا بودند با حمایت آشکار اروپا و ایالات متحده یانوکویچ را ناگزیر از ترک قدرت کردند، در واقع حفظ یانوکویچ در قدرت به منزله نفوذ کلیدی روسیه بر اوکراین محسوب می شد. در نتیجه با برکناری او، مداخلات سیاسی، نظامی و فشارهای اقتصادی روسیه بر اوکراین به گونه ای آشکار قوت گرفت. این فشارها پاسخی قوی به پیشروی نفوذ غرب در اوکراین محسوب می شد که قدرت های اروپای غربی و بویژه ایالات متحده سعی داشتند از طریق گسترش همکاری های اوکراین با اتحادیه اروپا و ناتو آن را محقق نمایند (Bacon, 2012: 772).

در واقع اوکراین به سرعت بعد از بیانیه استقلال در ۱۹۹۱ همکاری با ناتو را آغاز کرده بود و شریکی فعال در شورای همکاری آتلانتیک شمالی (شورای مشارکت اورو آتلانتیک) محسوب می شد و در سال ۱۹۹۴ به عنوان اولین کشور CIS به طرح مشارکت برای صلح ناتو، PFP، ملحق شد. هدف این سازمان مبارزه با تهدیدهای امنیتی و حفظ صلح در کشورهای عضو ناتو است. در همین حال اوکراین با امضای منشوری برای مشارکتی ویژه در ۱۹۹۷ همکاری خود را با ناتو گسترش داد. نیروهای پاسدار صلح اوکراین در عملیاتی مشترک با نیروهای ناتو در بوسنی و هرزگوین، افغانستان و عراق شرکت کردند. همچنین حمایت اوکراین از مبارزه علیه تروریسم باعث درگیری گسترده حمل و نقل هوایی نظامی اوکراین برای پراکندن سربازان متحدین در افغانستان می شود. اوکراین همچنین تحت نظر ناتو در حال بازبینی گسترده برای کاهش افراد نیروی نظامی خود، افزایش تحرک، افزایش کنترل جامعه مدنی بر ساختارهای دفاعی و امنیتی و پاکسازی تسلیحات و مین های باقی مانده است. گسترش همکاری ناتو و اوکراین موجب ایجاد یک مرکز اسناد و اطلاعات ناتو در کیف برای تبیین نقش ناتو بعد از جنگ سرد برای مردم اوکراین شده است. به علاوه در سال ۱۹۹۹ ناتو یک دفتر ارتباطات در کیف برای تسهیل مشارکت اوکراین در PFP و نیز حمایت از اوکراین برای اصلاحات نظامی گشود (Snetkov, 2012: 542).

در اواسط ژانویه، رئیس جمهور یوشچنکو، نخست وزیر تیموشنکو و نیز سخنگوی مجلس ملی یاتسنیک، درخواست پیوستن به ناتو را به هوپ شفر دبیر کل ناتو، تسلیم کردند. در این درخواست آنان تقاضای ورود اوکراین را به برنامه عملیاتی عضویت ناتو

(MAP) مطرح کرده بودند که به هم سطح کردن ساختارهای اقتصادی، اداری، قانون گذاری، دفاعی و امنیتی با الزامات ناتو کمک می کرد. هرچند عضویت در MAP تضمین کننده عضویت در پیمان نیست، اما سابقه این چنین رویدادی که در مورد کشورهای اروپای شرقی رخ داده است، تشویق کننده اوکراین است. زیرا اعضای سابق MAP یعنی بلغارستان، لتونی، لیتوانی، رومانی، اسلواکی و اسلوانی در سال ۲۰۰۴ همگی به عضویت کامل ناتو در آمدند. زمان بررسی درخواست اوکراین نشست سران ناتو در بخارست رومانی در اوایل آوریل ۲۰۰۸ خواهد بود. اوکراین امیدوار بود که تصمیم نهایی برای عضویت اوکراین در ناتو تا سال ۲۰۰۸ اخذ شود و عضویت کامل نیز تا سال ۲۰۱۰ عملی شود. اما با به قدرت رسیدن یانوکویچ و مخالفت های روسیه و مخالفت های درونی چنین دستور کاری عملی نشد. در داخل کشور در مجلس ملی اوکراین، حزب مناطق و حزب کمونیست به شدت به یوشچنکو، تیموشنکو و یاتسینیک به خاطر مذاکره با ناتو بدون مشورت با پارلمان اعتراض کردند. آنان پیشنهاد برپایی یک همه پرسی برای سنجش آرای مردم درباره عضویت در ناتو را دادند. نظر سنجی های قبلی حاکی از عدم تمایل مردم اوکراین به عضویت در ناتو بود. در واقع ورکونا رادا (مجلس ملی اوکراین)، تحت الشعاع این دو حزب که از گسترش روابط با روسیه حمایت می کنند، قرار داشت و بر این اساس با عضویت اوکراین در ناتو مخالفت می کرد. بر این اساس مداخله غرب در طول بحران ۲۰۱۴ اوکراین در جهت حمایت از غرب گرایان بر علیه یانوکویچ ریس جمهور متمایل به روسیه صورت گرفت که در نهایت یانوکویچ ناگزیر از ترک کاخ ریاست جمهوری شده و به روسیه گریخت (Biersack and Shannon, 2014). (248). در نتیجه نیروهای اجتماعی طرفدار یانوکویچ که به طور غالب روس تباران نیمه شرقی اوکراین و شبه جزیره کریمه را شامل می شوند، با حمایت قوی روسیه به مخالفت با غرب گرایانی پرداختند که در پی متواری شدن یانوکویچ به روسیه در کیف قدرت را با حمایت اتحادیه اروپا و ایالات متحده قدرت را کسب کرده بودند. نخبگان در قدرت در مسکو، گرچه به همکاری و تعامل با غرب و به ویژه با آمریکا علاقه مند هستند، ولی برای روسیه به عنوان پهناورترین و بزرگ ترین کشور هسته ای با منابع طبیعی و صنعت تسلیحاتی قابل توجه، حریمی امنیتی به ویژه در مرزهای اروپایی

روسیه، قائلند. سیاستی که مسکو از زمان جنگ سرد تاکنون به آن علاقه مند بوده و انتظار داشته است که همسایگان کوچک اروپایی، آن را رعایت کنند، سیاست فنلاندیزه شدن است؛ براساس این سیاست، کشورهای مجاور روسیه در حوزه امنیتی و سیاسی به غرب، اتحادیه اروپا و آمریکا وابسته نمی شود، ولی مراودات عادی اقتصادی خود را حفظ می کند. غرب و به ویژه آمریکا، این سیاست را نمی پذیرند و تا آنجا که بتوانند در پی تنظیم معاهدات سیاسی، اقتصادی و امنیتی بوده و حتی به دنبال تشویق و فراهم کردن شرایط کشورهای شرق اروپا برای عضویت در اتحادیه اروپا بوده اند. این رهیافت، بیانگر این واقعیت است که روس ها ضمن همکاری های گسترده با اروپا و آمریکا، در پی وحدت سیاسی نیستند و می خواهند انتخاب های سیاسی و امنیتی خود را حفظ کنند. مشکل روسیه با اوکراین این بود که این کشور با همکاری های گسترده با اروپای غربی، به سمت ضدروسی شدن و دموکراتیک شدن برای حذف نیروهای طرفدار روسیه سوق پیدا کرده بود و براساس توافق استقلال اوکراین با روسیه پس از فروپاشی شوروی، این تحولات، به معنای نقض آن توافق بود. برای اطمینان از اینکه اوکراین در مدار غربی قرار نمی گیرد و امنیت ملی روسیه خدشه دار نمی شود، مسکو، کریمه را به خاک روسیه الحاق کرد و از این طریق، مانع پیشروی امنیتی، اقتصادی و سیاسی آمریکا و اتحادیه اروپا به حریم امنیت ملی روسیه شد (Blank, 2012: 13).

«دهه از دست رفته» به نیکی برازنده دوران اقتدار بوریس یلستین و اشتباه تاریخی غرب است. این فرصت، با توجه به حاکمیت نخبه گان غرب گرا در مسکو، وجود داشت که این کشور به طور کامل و برای همیشه در جامعه بزرگ اروپایی جذب گردد. اما این **لحظه** تاریخی که بعد از قرنهای تعارض درون قاره ای امکان تجلی یافت، به راحتی نادیده انگاشته شد. در مقطعی که نخبه گان مستقر در مسکو در تلاش متقاعد کردن توده ها برای پذیرش ارزشها و الگوهای بخش غربی اروپا بودند، غرب به رهبری آمریکا در مسیری گام برداشت که در تعارض کامل با این گرایش بود. بیل کلینتون محوریت سیاست خارجی آمریکا را برپایه خط مشی گسترش به شرق پیمان آتلانتیک شمالی قرار داد. اتحادیه اروپا برای تسریع ورود کشورهای شرق و مرکز اروپا به بدنه اتحادیه با تسامح فراوان به فرایند یکپارچگی اقتصادی این منطقه نظر دوخت. غرب قبل از اینکه

یکپارچگی اقتصادی و نظامی روسیه را در اروپا اولویت ببخشد به تشدید حس ناامنی تاریخی روسها از طریق الحاق اقتصادی و نظامی جغرافیایی پرداخت که روسها در طول تاریخ آن را بخشی از امپراطوری خود منظور کرده‌اند.

این احساس ناامنی تاریخی که به دنبال سقوط شوروی می‌بایستی در اولویت اضمحلال به وسیله غرب قرار گیرد به جهت ارزیابیهای غلط رهبران غربی در کمتر از یک دهه بنیان محوری و حیات بخش سیاست خارجی «قوم محور» روسیه گشت. رهبران غرب این فرصت را برای مردم روسیه پرخطر ساختند که نگاه ژئوپولیتیک به سیاست خارجی را به مانند دیگر شهروندان قاره بی معنی بیابند (Baev, 2009: 58-63). مسکو در پی این است که اوکراین در هیچ اتحاد نظامی ای قرار نگیرد، ناتو در شرق اروپا گسترش پیدا نکند و آمریکا خواسته‌های مشروع امنیت ملی روسیه را به رسمیت بشناسد.

۳-۳. ترکیه

ترکیه و روسیه در طول تاریخ روابط پرفراز و نشیبی داشته‌اند، در عصر امپراتوری عثمانی، در روابط دو طرف دوره‌های از جنگ‌های متناوب را از میانه قرن شانزدهم تا اواخر قرن نوزدهم رخ داده است. پس از تاسیس ترکیه جدید، اولین توافق دوجانبه بین ترکیه و روسیه در سال ۱۹۲۵، محقق شد که بر بی طرفی، عدم تعرض و همکاری متقابل تاکید داشت. روسیه تزاری و پس از آن شوروی با حساسیتی ویژه به کنترل تنگه‌های بسفر و داردانل می‌نگریستند، در واقع این آبراهه در محاسبات روسیه تزاری و شوروی برای دسترسی به جهان بیرونی و ایفای نقش یک قدرت بزرگ و یک ابرقدرت جهانی اهمیتی حیاتی داشت. بر این اساس از پایان جنگ جهانی دوم شوروی در صدد نفوذ در ترکیه برآمد که با واکنش قوی ایالات متحده در چارچوب دکترین ترومن و عضویت ترکیه در پیمان ناتو در ۱۹۵۲ مواجه شد که این کشور را در رویارویی با شوروی در ذیل حمایت‌های قوی امنیتی غرب قرار می‌داد (Van Evera, 1999: 262-263).

در دوره جنگ سرد حوزه وسیع دریای سیاه تحت کنترل شوروی قرار داشت و ترکیه قادر به ایفای نقشی معنا دار در این حوزه نبود. پس از فروپاشی شوروی، محیط ژئوپولیتیکی حوزه دریای سیاه دگرگون شد و ترکیه در تکاپوی ایفای نقشی منطقه ای

در جهت تامین منافع ملی خود در این حوزه برآمد. در طول دهه ۱۹۹۰، ترکیه از پیوندهای اتنیکی برای گسترش نفوذ در جمهوری های قومی و مذهبی در آسیای مرکزی و قفقاز استفاده می کرد. پیوندهای ترکیه با شورشیان چچن نیز بر این اساس پی گیری می شد که سبب تنش در روابط دو دولت می شد، روسیه نیز با اتخاذ سیاست های مقابله جویانه از حزب کارگران کردستان ترکیه حمایت می کرد، تا از این طریق ترکیه را وادار به قطع حمایت از شورشیان چچن نماید. دو دولت هم چنین در کشمکش آذربایجان و ارمنستان مواضع متفاوتی داشتند و روسیه در جهت اعمال فشار بر ترکیه علاوه بر مساله کردها سعی می نمود که از مناقشه قبرس و نفوذ خود در سوریه و مساله خاورمیانه بهره برداری کند (Tumanov, 2011: 123-124).

پس از دهه ۱۹۹۰، بویژه در پی حادثه یازده سپتامبر و در ادامه آن افزایش عدم قطعیت در روابط ترکیه و ایالات متحده، به طور کلی روابط دو دولت رو به گسترش بوده است. دو دولت در طول دهه ۱۹۹۰، به یکدیگر به مثابه رقبای منطقه ای در حوزه وسیع دریای سیاه می نگریستند. اما در طول دهه اول قرن بیستم، دو دولت بر اهمیت همکاری های مشترک برای افزایش منافع ملی شان تاکید بیشتری کرده اند. به عبارتی ترکیه به این باور رسیده است که از طریق همکاری با روسیه قادر خواهد بود نقش یک بازیگر موثرتر منطقه ای را بازی کند (Talbot, 2003: 256).

در این راستا ترکیه روابط تجاری و اقتصادی را با روسیه گسترش داده است و در بخش های ساختمان و توریسم، انرژی، و تسهیل رفت و آمد شهروندان دو دولت همکاری های چشمگیری را توسعه داده اند و به رغم همکاری های چشمگیری که ترکیه با اتحادیه اروپا دارد سعی نموده است که در تنش های بین طرفین مواضع و نقشی متوازن ایفا کند و از این طریق جایگاه منطقه ای خود را تقویت نماید. در این راستا، ترکیه در طول بحران گرجستان در سال ۲۰۰۸، که روسیه در حمایت از جدایی طلبان اوستیا و آبخازیا بر علیه گرجستان به زور متوسل شد، با مواضع سخت گیرانه تر غرب بر علیه روسیه همکاری نکرد و مواضع نرم تری نسبت روسیه اتخاذ کرد (Sussman and Sascha, 2008: 90-92).

در واقع پس از دهه ۱۹۹۰، شاید بتوان این گونه نتیجه گیری کرد که کشمکش آذربایجان و ارمنستان تنها کشمکش منطقه ای بوده است که در حوزه وسیع دریای سیاه، ترکیه در آن قویا از یک طرف جانبداری کرده است. آنکارا میدانند که برای تبدیل شدن به کشوری مرکزی در منطقه به تعریف سازوکارهای همکاری با مسکو نیاز دارد؛ زیرا حزب حاکم عدالت و توسعه به این نتیجه رسیده است که بدون همکاری با کرملین هرگونه ناامنی و بی ثباتی در منطقه ای که امنیت نیز مانند قومیت در آن چندتکه است، باعث شکست در سرمایه گذاری ها، طرح های سیاسی و نظامی و هرگونه فعالیت خاص در حوزه انرژی خواهد شد؛ از این رو می کوشد تا به شیوه های گوناگون امنیت و صلح و ثبات را از طریق سازوکارهای مختلف دوجانبه یا چندجانبه در منطقه با همکاری روسیه برقرار سازد؛ از طرفی روسیه از پایان دهه ۱۹۹۰، سیاست خارجی خود را نسبت به غرب بازبینی کرده (بهرامی مقدم و ستوده، ۱۳۹۳: ۲۴-۲۵) و بر این اساس گسترش همکاری های سیاسی و اقتصادی با ترکیه در جهت سیاست خارجی جدید روسیه قرار گرفته است. این تحول در سیاست خارجی روسیه با افزایش تردیدهای ترکیه در خصوص پذیرش عضویت این دولت در اتحادیه اروپا و آینده پیوندهایش با ایالات متحده هم زمان شده است.

روسیه بر این باور است که بویژه در طول دهه ۱۹۹۰، سیاست های همکاری جویانه ای را نسبت به غرب در پیش گرفته است اما پاسخ غرب به مواضع همکاری جویانه روسیه متناسب نبوده است و بر این اساس در صدد بازبینی روابطش با غرب برآمده است. لاوروف وزیر امور خارجه روسیه در این خصوص اعلان داشته است که طی ربع قرن گذشته با شرکا در اروپا-آتلانتیک در مورد راه اندازی روابط راهبردی صحبت کرده و ساختارهای مشترکی تأسیس کرده ایم و بیانیه های سیاسی برای ایجاد فضای واحد امنیت و ثبات امضا کردیم که باید به این امر کمک می کردند. "ولی شرکای غربی همزمان دستور کار خود را پیش می بردند، در بسیاری موارد منافع روسیه را نادیده می گرفتند، مشغول گسترش ناتو بودند، در مجموع برای پیش راندن فضای ژئوپلیتیک تحت کنترل خود تا نزدیکی مرزهای روسیه تلاش کردند و آنچه در اوکراین رخ داد نقطه اوج خط مشی بازدارندگی غرب نسبت به روسیه طی سالیان طولانی بود و صدها سال

است غرب عادت کرده روسیه را خودی تلقی نکند، هرچند روسیه حداقل طی سیصد سال گذشته بخش لاینفک فرهنگ و سیاست اروپا بوده است. لاورف در ادامه اذعان داشته است که روسیه هرگز به الگوی روابط دهه ۱۹۹۰ با غرب بازنخواهد گشت که در پاسخ همکاری با غرب شاهد گسترش نفوذ غرب تا مجاورت مرزهای خود باشد (Campante, 2012: 167).

در واقع پس از بحران اوکراین، روسیه در جستجوی بدیلی برای ترانزیت صادرات گاز طبیعی به اروپا به همکاری با ترکیه روی آورد و از طرفی ترکیه نیز عمل گرایانه از ایده روسیه در این زمینه استقبال کرد. در طول دهه گذشته بحران مالی بین المللی ۲۰۰۸، بحران اوکراین و روابط غرب و روسیه و بحران سوریه به صورت مقطعی بر روابط و مناسبات ترکیه و روسیه تاثیر گذاشته است اما منافع دو دولت در زمینه های اقتصادی و سیاسی بیش از آن است که در اثر چنین بحران هایی همکاری های دوجانبه دو دولت بویژه در زمینه های اقتصادی خاتمه یابد. به طور کلی در طول دو دهه گذشته همکاری های اقتصادی دو دولت روندی رو به رشد داشته است و حجم تجارت دوجانبه اشان از ۲۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ به ۳۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۳ افزایش پیدا کرده است (Cheterian, 2016: 160).

این مبادلات متأثر از تنش های سیاسی که پس از ساقط نمودن یک جنگنده روسیه توسط ترکیه در آسمان سوریه، در ۲۴ نوامبر ۲۰۱۵، رو به کاهش گذاشت به طوری که حجم تجارت دوجانبه دو دولت در سال ۲۰۱۵ با ۲۴ میلیارد دلار کمتر از حجم تجارت دو دولت در سال ۲۰۱۳ بوده است (Ivan, 2016: 89).

اما در پی عادی سازی مجدد روابط دو دولت در ژوئن ۲۰۱۶، دگرباره همکاری های اقتصادی روسیه و ترکیه رو به رشد گذاشته است به طوری که در طول چهار ماهه اول سال ۲۰۱۷، صادرات ترکیه به روسیه ۳۰ درصد رشد داشته و واردات ترکیه از روسیه نیز ۱۵ درصد افزایش یافته است. به طور کلی در سال ۲۰۱۵، ۴ درصد تجارت خارجی روسیه به ترکیه تخصیص یافته و ۷ درصد تجارت خارجی ترکیه نیز با روسیه انجام شده است. دو دولت برنامه بلندپروازنه ای برای ارتقا همکاری های اقتصادی و افزایش مبادلات تجاری تا ۱۰۰ میلیارد دلار را در طول چند سال آینده مطرح کرده و مورد

توافق قرار داده اند (World Report, 2015, 15-16). گسترش همکاری های روسیه با ترکیه در طول دهه گذشته متاثر از دگرگونی رویه های سیاست خارجی روسیه در نتیجه تعامل با غرب بویژه در طول دهه ۱۹۹۰، است که پوتین از آن به مثابه دهه از دست رفته یاد می کند.

۳-۴. رومانی و بلغارستان

رومانی و بلغارستان در عصر جنگ سرد، از اعضای بلوک شرق و پیمان ورشو محسوب می شدند. نفوذ غالب شوروی بر سیاست داخلی و خارجی رومانی و بلغارستان با پیمان مودت و همکاری متقابل آغاز شد که در سال ۱۹۴۹، بصورت دوجانبه با هر دو دولت منعقد کرد، در واقع احزاب کمونیست در هر دو کشور با پشتیبانی شوروی بر قدرت مسلط شده و به بازتعریف ساختارهای اقتصادی و سیاسی اجتماعی ملی پرداختند، سیاست خارجی این دو دولت نیز قویا تحت نفوذ شوروی قرار گرفته بود. پس از فروپاشی شوروی، هر دو دولت شاهد گذار از نظام هایی کمونیستی به اقتصاد بازار و دموکراسی بوده اند، در حوزه سیاست خارجی نیز هر دو دولت از اوایل دهه ۱۹۹۰، همکاری ها و مذاکراتشان را با اتحادیه اروپا و ناتو آغاز کرده و در نهایت در مارس ۲۰۰۴، هر دو کشور به عضویت رسمی ناتو درآمده و در ژانویه ۲۰۰۷ نیز به عضویت اتحادیه اروپا پذیرفته شدند، بدین ترتیب نفوذ ناتو و اتحادیه اروپا در حوزه دریای سیاه گسترش یافت (Sussman and Sascha, 2008: 48-54).

پس از بحران ۲۰۱۴ اوکراین، ایالات متحده و ناتو حضور نظامی و امنیتی خود را در این حوزه تقویت کرده اند و در این راستا رومانی روند همکاری های گسترده نظامی با آمریکا را تسریع کرده است. از جمله همکاری نظامی، احداث و عملیاتی شدن سامانه ضد موشکی آمریکا و ناتو در پایگاه هوایی دوسلو رومانی در می ۲۰۱۶ است (Security Council - Veto List, 2016: 1-4). در واقع رومانی نقش فعالی در زمینه ایجاد زمینه های لازم برای حضور هرچه بیشتر ناتو در شرق اروپا و دریای سیاه فراهم کرده است. این رویکرد مقامات بخارست، موجب حساسیت بیشتر روسیه شده است. علاوه بر آن رومانی در چارچوب تقویت استقرار نظامی در شرق اروپا اقدامات جدی برای تقویت حضور دریایی ناتو در دریای سیاه انجام داده است. بدین ترتیب نفوذ نظامی ایالات

متحده و ناتو که رقبای شوروی و پیمان ورشو در عصر جنگ سرد محسوب می شدند در پرتو گسترش اتحادیه اروپا و ناتو به شرق به حضوری مستقیم در سواحل بلغارستان و رومانی در دریای سیاه ترجمه شده است.

روسیه نیز این اقدامات را به منزله تضعیف امنیت ملی خود و به مخاطره افکندن منافع امنیتی خود در حوزه دریای سیاه تلقی می کند، چنین تلقی با به حاشیه رانده شدن لیبرال ها در درون روسیه و رشد گفتمان هویتی که روسیه را به اجتناب از حاشیه ای شدن در نظم هژمونیک تحت سلطه ایالات متحده سوق می دهد در کرملین تقویت شده است. بر این اساس عضویت بلغارستان و رومانی در سواحل بلافصل دریای سیاه که از طریق تنگه های بسفر و داردانل رگ حیاتی دسترسی روسیه به آب های آزاد بین المللی است، را نهادینه شدن نفوذ غرب تلقی می کند. با این وجود واکنش روسیه در طول دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه اول قرن جدید به گسترش همکاری های رومانی و بلغارستان بر مواضع منعطف تری مبتنی بود، اما در طول دهه گذشته بویژه با مطرح شدن استقرار سامانه های دفاع موشکی ایالات متحده و سیستم های ناتو، در اروپای شرقی روسیه نسبت به گسترش همکاری های بلغارستان و رومانی با قدرت های اروپای غربی و ایالات متحده سرسختانه تر ظاهر شده است (Ambrosio, 2007: 327). بویژه پس از بحران ۲۰۱۴ اوکراین، بلغارستان و رومانی به عنوان اعضای اتحادیه اروپا و ناتو به اعمال تحریم های اتحادیه اروپا بر علیه روسیه مباردت نموده و در زمینه های نظامی همکاری هایشان را با ناتو و هم چنین ناوگان دریایی ایالات متحده در دریای سیاه افزایش داده اند که سبب واکنش روسیه شده است از جمله اعمال ممنوعیت پرواز بلغارستان نسبت به هواپیماهای نظامی روسیه در این راستا سبب افزایش تنش در مناسبات روسیه و رومانی و بلغارستان شده است به گونه ای که این تنش ها بر همکاری های روسیه با رومانی و بلغارستان در زمینه های اقتصادی از جمله انرژی نیز تاثیر مخرب گذاشته است.

نتیجه گیری

در اوایل دهه ۱۹۹۰، پس از فروپاشی شوروی، تقابل ایدئولوژیکی و استراتژیکی دوره جنگ سرد جای خود را به همکاری روسیه با غرب داد، اما در نتیجه منازعات هویتی

درونی و تجربه تعامل با غرب، روسیه در ادامه دهه ۱۹۹۰، از همکاری به تقابل ژئوپولیتیکی با غرب چرخش کرد، این رقابت ژئوپولیتیکی را می توان در بحرانهای منطقه ای بهتر لمس کرد؛ جایی که آمریکا تلاش می کند تا به هژمونی و سلطه بی رقیب برسد و روسیه که می کوشد جایگاه خود را به عنوان هژمون منطقه ای و قدرت بزرگ جهانی حفظ کند پس از فروپاشی شوروی نخبگان روسیه این کشور را مسیری قرار دادند که مقصد آن احیاء مجد و عظمت عصر شوروی بود. در آغاز دهه ۱۹۹۰، احیای قدرت روسیه را در پیوستن به غرب می دیدند، سپس تعارضات هویتی و روند تعامل غرب که در واقع برای روسیه توسعه طلبانه فهمیده می شد سبب شد که روسیه به بازبینی در درک و فهم و تلقی خود از جهان بیرونی پردازد، و در نتیجه باز ارزیابی نخبگان روسیه سیاست خارجی این دولت از جمله در منطقه دریای سیاه در جهت مواضع سرسختانه تر مبتنی بر سیاست قدرت و رقابت و مقابله جویی با غرب بازتعریف شده است.

منابع

- بهرامی مقدم، سجاد و ستوده، علی اصغر، ۱۳۹۳، "منظره‌های هویتی و سیاست خارجی روسیه"، پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال دوم، شماره ۱، بهار و تابستان، صص ۴۳-۲۳.
- دهشیار، حسین ۱۳۹۳، سیاست خارجی روسیه در قبال اکراین، گریز ناپذیری بحران، فصلنامه روابط خارجی، سال ششم، شماره اول، صص. ۱۲۱-۸۳.
- مشیرزاده، حمیرا ۱۳۸۵ تحول در نظریه های روابط بین الملل، انتشارات سمت، چاپ دوم. پریماکوف، ی. ۱۳۹۱ دنیا بدون روسیه : مترجم: ایراس.
- Ambrosio, Thomas. "Insulating Russia from a colour revolution: How the Kremlin resists regional democratic trends." *Democratisation* 14.2 2007: 232-252.
- Åslund, Anders. 2008 "Putin's lurch toward tsarism and neoimperialism: why the United States should care." *Demokratizatsiya* 16.1 .
- Åslund, Anders, and Andrew Kuchins. 2009 *The Russia Balance Sheet*. Washington, DC: Peterson Institute for International Economics.
- Bacon, Edwin. 2012 "Public political narratives: developing a neglected source through the exploratory case of Russia in the Putin-Medvedev era." *Political Studies* 60.4: 768-786.
- Biersack, John, and Shannon O'Lear 2014 "The Geopolitics of Russia's Annexation of Crimea: Narratives, Identity, Silences, and Energy."

- Eurasian Geography and Economics 55.3 2014: 247-69. Web. 6 Feb. 2016.
- Callahan, Thomas. "Russia's Legislature, Prosecutors Tighten the Screws on Online Expression." Rights Wire. Leitner Center, 23 Sept. 2015. Web. 16 Nov. 2015. <<http://rightswireblog.org/2015/09/23/russias-legislature-prosecutors-tighten-the-screws-on-online-expression/>>.
- Campante, Filipe R. 2012 and Davin Chor. "Why was the Arab world poised for revolution? Schooling, economic opportunities, and the Arab Spring." The Journal of Economic Perspectives 26.2: 167-187.
- Felgenhauer, Pavel 2009 'Russia Skeptical on Imposing Sanctions Against Greene, Samuel A. 2013 **Domestic Sources of Foreign Policy in Russia: Why Moscow's Shift to Confrontation with Washington Is Structural, London: King's Russia Institute**, King's College London.
- Gvosdev, Nikolas K., and Marsh, Christopher. 2014 Russian Foreign Policy: Interests, Vectors, and Sectors. Thousand Oaks: CQ.
- Monaghan, Andrew 2008 'An enemy at the gates' or 'from victory to victory'?' Russian foreign policy', International Affairs London vol. 84, no. 4, 2008.
- North Korea', **Eurasia Daily Monitor EDM**, vol. 6, no. 102, 28 May 2009.
- Pavel K. Baev, 2009 'Leading in the concert of great powers. Lessons from Russia's G8 chairmanship', in Elana Wilson Rowe and Stina Torjesen eds. The Multilateral Dimension in Russian Foreign Policy, Routledge, London and New York, 2009, pp. 58-68.
- Primakov, Yevgeny 2009, Russia and the Arabs: Behind the Scenes in the Middle East from the Cold War to the Present: Translated by Paul Gould. New York: Basic Books.
- Schemmann, Alexander and Cory Welt, 2012, Dividing Lines in Russian Politics and Foreign Policy, PONARS Eurasia, www.ponarseurasia.org/.../dividing-lines-russian-politics-and-foreign-policy, Accessed on: 02/11/2014.
- Security Council - Veto List 2016" Dag Hammarskjöld Library. United Nations, 12 Jan. 2016. Web. 18 Mar. 2016. <<http://research.un.org/en/docs/sc/quick>>.
- Snetkov, Aglaya 2016 "When the internal and external collide: a social constructivist reading of Russia's security policy." Europe-Asia Studies 64.3 .
- Sussman, Gerald, and Sascha Krader 2008 "Template revolutions: Marketing US regime change in Eastern Europe." Westminster Papers in Communication and Culture 5.3 .
- Talbott, Strobe 2003 The Russia Hand a Memoir of Presidential Diplomacy. New York, NY: Random House.
- Tumanov, Sergey, Alexander Gasparishvili, and Ekaterina Romanova 2011 "Russia-EU Relations, or How the Russians Really View the EU." **Journal of Communist Studies and Transition Politics** 27.1.

- Van Evera, Stephen.1999 Causes of war: Power and the roots of conflict. Cornell University Press.
- Weitz, Richard.2016 "China, US, Russia Eye Bishkek." The Diplomat. 12 Apr.
- Wheatley, Jonathan 2005 "Georgia from National Awakening to Rose Revolution."Delayed Transition in the Former Soviet Union, Aldershot 41 .
- White, Stephen, ed 2014 **Russia's Authoritarian Elections**. Routledge.
- Wilson, Jeanne L 2010 "The Legacy of the Color Revolutions for Russian Politics and Foreign Policy." Problems of Post-Communism 57.2 ,21-36.
- Zvi, Magen and Olena, Bagno-Moldavsky, 2011, New Directions in Russia's Foreign Policy: Implications for the Middle East, **Strategic Assessment**, Vol. 13, No.4, pp.73-84.
- Cheterian, Vicken2008 "The August 2008 War In Georgia: From Ethnic Conflict To Border Wars." Central Asian Survey 28.2 2009: 155-170.
- World Report 2015: Russia. Human Rights Watch. N.p., 08 Jan. 2015. Web. 25 Feb. 2016. < <https://www.hrw.org/world-report/2015/country-chapters/russia>>.